



دفتر سوم

نامه



کانون نویسندگان ایران

"تقیه"

با آثاری از:

نعمت آزمون * رضا افشاری * پرویز اوصیاء * ع آهلبین *
الف پایا * بهرام جندری * نسیم خاکسار * اسماعیل خونی
* حمیدرضا رحیمی * زاله * م سحر * اکبر سره‌وزامی *
علی شرقی * بتول عزیزپور * محمود فلکی * هما کاخساز *
رحمان کریمی * محمود کویر * زکفریدلینز *
آلبرت مورادیا * زهره میرزائی * مسعود نقره کار * ابراهیم
هرندی * سعید پورسب

از وفات یک «امام» تا حیات یک «امامزاده»

نوذر دماوندی

۱

«وکل من علیها فان»

خواب و بیداریم که تلنن ژنگ زد. صدای خندانی از راه دور تلنن می کرد که بگوید تمام شد. امام بی امام، خمینی مرده. حدود ساعت ۷ صبح بود. پکشنبه چهارم ژوئن.

شب پیش با دوست دهگری صحبت می کردیم، خبر داد که، در تهران، طیبیان مردم را به دعا خوانی برای خمینی دعوت کرده اند، کمی بعد دیگری تلنن کرد که مثل اینکه کار تمام است. در واقع چند روز پیش که صحنه آتش غوری امام بعد از عمل را در تلویزیون دیده بودم حدس زده بودم که کار باید تمام باشد. آن پای دراز شده و روی چهارپایه گذاشته شده در دیدار با سفیر شوروی و این چهره از هم متلاشی. و بعد بی تفاوت مانده بودم. این مرگخواهی رایج در میان مخالفان تبعیدی و مهاجر و پناهنده را نمی پندیدم. علامت ضعف است. نوعی نفرین. و نفرین حکایت از درماندگی می کند. فکر می کردم (و می کنم) که باید فعالیت و جنبش مخالف به نهوی سازمان یابد که گویی رقیب همواره زنده است. فعالیت جناح مخالف باید فعالیتی مستمر باشد و همه جا حاضر. کند و تند مهم نیست. مداوم و پیگیر مهم است. این مداومت، اگر با هدف کسب قدرت همراه باشد، به نتیجه می رسد. دیر یا زود. مرگخواهی یعنی درماندگی. یعنی «خدایا! از ما که کاری ساخته نیست، خودت کار ساز شو!»

درسباست غیب و فریاد رسی وجود ندارد. اینجا «جز ازگشته ندروی». دوران شاه هم همین بود. باز اینکه «کی می میرد؟» «سرطان دارد» و «کار تمام است». و من که نمی خواستم وارد بازی بشوم.

می گفت سالها و سالها هر روز صبح که از پله های راه آهن زیر زمینی بالا می

آمدم بی اختیار نگاهم روی عنوان اصلی روزنامه صبح کشیده می شد آیا خبر مرگش را در اثر سوء قصد، مرگ مفاجا، بیماری چاپ کرده اند یا نه؟ هر روز نوید می شدم و فردا همچنان نگاهم به سری بساط روزنامه فروشی می دوید و باز...

وقتی که عذر خواستم که نکند صبح زود تلفن کرده باشم، می شنیدم که می گفت: «من هر روز صبح کله سحر بیدار می شوم و رادیو را باز می کنم که خبر را بشنوم. سالهاست. و هر روز صبح همچنان امیدوارانه نگه رادیو را فشار داده ام. امروز هم که ساعت شش روز را شروع کردم... این بار شنیدم. چند سال بود که منتظرش بودم. چه کابوسی بود! تمام شده است؟»

صبح که به لیمروز می رسید موضوع صحبتها همین بود. و بعد هم نفس راحتی. و گفتند که برخی اینجا و آنجا لباس قرمز پوشیده اند، نوری خیابان رفته اند و نقل و نبات پخش کرده اند که مثلاً مبارک باشد! در آمریکا، جماعت قرمز پوش را تلویزیون ایرانها نشان داده است که دور و بر سوسن حلقه زده اند. احياناً جریان در لوس آنجلس بوده است و سوسن هم عذرخواهان که «ساز و آوازش نیست» آوازی را می خواند که «واسه همین سقط شده گفته بودم؛ «ستیک زدم به تیشه...» درباریس هم برخی شامپانی و شیرینی داده اند در خیابان شانزه لیزه، جلو دفتر هواپیمای ملی ایران. دوشنبه که سرکار رفتم چشم همکار فلسطینی که به من افتاد شروع کرد به خندیدن. نه سخنی و نه کلامی. هیچ. همینطور خنده! مراهم به خنده انداخت. همه از پایان کار می گفتند و اینکه بعد چه می شود؟

دیگر حدود پنج بعد از ظهر می شد که رفتم چند ورقی با فتو کپی کنم. مسئول فتو کپی مرد میانسانی است که در همجواری یکی از مخالفان سرشناس جمهوری اسلامی زندگی می کند. گاهی که مثل امروز دل و دماغی دارد و سرش خلوت است از همسایه ایرانی خود با من حرف می زند. امروز هم که پرسیدم گفتم مگر تو تلویزیون ندیدیش؟ گفت تو تلویزیون چه می کرد؟ گفتم حرف می زد. آنهم چندین بار. گفت به چه مناسبت؟ گفتم به مناسبت مرگ خمینی. از تعجب شاخ در آورد؛ مگر خمینی مرده! گفتم آره. پوزش طلبانه گفت امروز نه صبح رادیو را گوش کردم و نه روزنامه را خواندم. شب حتماً تلویزیون خبرش را می دهد. گفتم پریشب مرده. چندین بار تکرار

کرد؛ راستی؟ عجب! واقعا؟ عجب! که پس مرد؟ عجب!...

در این ساعت روز دوشنبه ۱۶ خرداد، در تهران کسی به فکر بزرگداشت سالگرد یوم الله نیست. همه تجهیزات را برای روز بعد نگه داشته اند؛ شانزدهم خرداد. که قرار است يك يوم الله ديگر بشود؛ تشییع جنازه و خاکسپاری. روز ولادت امامزاده خمینی که معجز هم خواهد کرد!

وفات ۱۲ خرداد ۱۳۶۸ شمسی بود. سوم ژوئن ۱۹۸۹ میلادی و ۲۸ شوال ۱۴۰۹ قمری. تیلان نیل، یعنی سال مار، در تقویم حاج میرزا اسمعیل مصباح نوشته اند که «اوضاع» ستارگان و افلاک در این ماه، دلالت دارد بر صحت و سلامت وجود مسعود حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا فداء (کمی سرماخوردگی داشتند که رفع شد) و طراوت هوا... و تغییر بهای اجناس و ارزاق (در کدام جهت؟) و تغییر بعضی ارباب مناصب و کثرت عقد و نکاح و کثرت تولد و ناسل... و از شب ۲۸ شوال خبر می دهد که «روز مقارنه تیرین است».

به قول رفسنجانی، امام «آن حالت نشاط همیشگی» را نداشته اند «کعبان هوایی». شماره ۱۳۶۸/۳/۲۲، ص ۲۲، مثل اینکه، چند روزی، خونسری بوده است. دکترها آزمایش می کنند و عکس بر میدارند. باید عمل کرده. سه شب دوم خرداد، صبح جراحی می شود. از روز بعد، مرتب اعلامیه پزشکان است که از بهبودی احوالات خبر می دهد.

روزنامه های عصر سیزده خرداد، اعلامیه «تیم پزشکی معالج» مورخ ۱۲ خرداد را چاپ می کنند که خبر می دهد «در حال که حضرت امام خمینی دهمین روز پس از عمل جراحی را سپری می کنند وضع عمومی ایشان رضایتبخش است و امام توسط متخصصان داخلی، قلب، ریه، کلیه و گوارش تحت مراقبتهای دقیق هستند و امید است با عنایت حضرت احدیت و توجه حضرت بقیة الله... و دعای خیر است بهبود کامل حاصل گردد» (رسالت، ۱۳/۲/۱۳۶۸).

ساعت ۸:۳۰ بعد از ظهر شنبه ۱۲ خرداد اطلاعیه دفتر امام «به اطلاع ملت شریف و عزیز ایران» می رسد که «امروز در ساعت ۳ بعد از ظهر در مسیر درمان... مشکلی پدید آمد. پزشکان... به مراقبتهای لازم سرگرمند. از همه است خداچو در خواست می کنیم دعاهای خالصانه خود را ادامه دهند... امید و انتظار می رود که

ادعیه شما مردم مورد اجابت حضرت حق قرارگیرد». دیگر نه از «عنایات حضرت احدیت» صحبتی در میان است و نه از «توجه حضرت بقیة الله»؛ فقط «دعای خیر است» مانده است. اما اینهم بیوده می ماند. چرا؟ چون این بار، «امام» خودش و خبر مرگ خود را می داند. يك بار موضوعی پیش آمد که امام فرموده خدا به من مرگ بدهد... امام می خواستند به دستشویی بروند و چون توان نداشتند که خودشان بروند «زیر بغلشان را می گیرند و به دستشویی می برند. «این امر خیلی برایشان سخت... بود. طلب مرگ از خدا کردند... من عرض کردم خدا نکند. امام فرمود نه حالا دیگر مرگ من رسیده، انشاءالله. مرگ من رسیده است، انشاءالله... شاید این دعای امام بود که مورد استجابت قرار گرفت و دعای ۵۰ میلیون عاشق طلباخته اش که برای بهبودش دعا می کردند مستجاب نشد». (کناش زاده، خاطراتی از آخرین روزهای امام، «پاسدار اسلام»، شماره ۹۱، تیر ۱۳۶۸، ص ۴۰)

دخترش می گوید «در سه سال گذشته سه بار در درمانگاه اختصاصی بستری شده اند... عرض از این درمانگاه، واحد درمانی یا بیمارستان مجهزی است که در گوشه ای از آقامتگاه «امام» درست کرده بودند تا در صورت لزوم... «در بهار سال ۶۵ به دنبال يك حمله شدید قلبی، امام تقریباً مرد و تنها در اثر کوششهای پزشکان بود که دوباره زنده شد».

«پاسدار اسلام» «خاطراتی از زندگی امام» رابه تلم دکتر پور مقدس منتشر می کند که از جمله چگونگی «تقریباً مردن» امام در بهار ۶۵ را توضیح می دهد (شماره ۹۶، آذر ۱۳۶۸، صص ۴۱ - ۳۸). مجله می نویسد که «پور مقدس عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان است که نه سال انتخابت شرف به خدمت حضرت امام را داشت و بیش از ۳۶ ساعت در هفته برای کنترل بیماری قلب آن حضرت و کنترل تشار خون و و و وقت خود را در خدمت به قلب تپنده امت اسلامی صرف می کرد». این دکتر ضمن شرح خاطرات خود این نکته لازم را هم به «عرض خوانندگان عزیز» خود می رساند که «ما هر وقت می خواستیم خدمت امام مشرف شویم و معاینه کنیم ایشان را حتما وضو می گرفتیم زیرا درست نبود با دست بی وضو این بدن مبارک را لمس کنیم ولی آن روز، نه تنها وقت وضو گرفتن که حتی وقت لباس عوض کردن هم نبود». و آن روز پنجم یا ششم نوروردین ۱۳۶۵ بود.

امام دیلجم یا ششم فروردین ۶۵، دچار يك عارضه شدید قلبی شده بودند و آن این بود که در دستشویی منزلشان «کذا فی الاصل» و توقف قلب شده بودند. وقتی حاج عیسی آمد و به من خبر داد که حال حضرت امام در محل اقامتشان به طور ناگهانی دگرگون شده، من سراسیمه و بدون اینکه لباس درستی بپوشم به سرعت به طرف بیت شریف حضرت امام دویدم و خودم را آنجا رساندم. نوه بزرگ امام، آقای حسن آقا پسر حاج احمد آقا، عرزشان، خانم طباطبایی و آقایان فراهانی، به جلوی من دویدند و گفتند دکتر بدوا گفتم چه شده؟ گفتند جان امام خوب نیست.

من وارد اتاقگاه شدم، وقتی به قسمت دستشویی رفتم دیدم حضرت امام سرشان به دیوار دستشویی است و پاهایشان همبسطور روی زمین افتاده است. تعجب من در این است که با آن حالت ناگوار امام، هرگز به من اضطراب و دستپاچگی دست نداد و با آرامشی که قطعاً معجزه خود امام بود، به جلو رفتم و به چشم ایشان نگاه کردم. دیدم ایشان درحال «میدویاز» کامل هستند و از نظر پزشکی درچنان حالتی، برگشتن حیات به بدن خیلی بعید می آید.

خلاصه قلب صدر صد متوقف شده بود و تمام آثار حیات در بدن ازین رفته بود. من فوراً به آقای فراهانی گفتم که شما پا را بگیرید و خودم دستها و سر امام را گرفته‌ام و از دستشویی آوردم به اتاق نشیمنشان. در آنجا روی زمین خواباندم و تصمیم گرفتم عمل احیا یا «ریسی سیتیشن» را شخصاً انجام دهم. یعنی به تنهایی هم تنفس مصنوعی می دادم و هم ماساژ قلبی می دادم. من این کار را درنهایت تا امید انجام می دادم ولی بعد از ده دقیقه دومین معجزه الهی به وقوع پیوست و آن وقتی بود که يك ضربانکی درقلب پیداشد.

خلاصه دریک دقیقه ده ضربان تقریباً درقلب ظاهر شد. خیلی خوشحال و درعین حال مضطرب شدم... فریاد زدم به سرعت سرم بیاورید، ادرویس بیاورید، دستگاه الکتروشوک بیاورید و فریاد می کردم و به سرعت کارها را انجام می دادم. حدود يك میلی گرم ادرویس

در رگ شریفشان زدم و خوشبختانه بسیار مؤثر واقع شد. ضربان از ده تا به ۴۵ و ۵۰ در دقیقه رسید. وقتی ضربان قلبشان بالا رفت هوشیاری ایشان برگشت و خودشان شروع کردند به نفس کشیدن. و آنجا بود که گفتند سینه ام درد می کند «ما فهمیدیم که دچار سکت قلبی حاد شده بودند و اولین تظاهر به صورت مرگ ناگهانی و توقف کامل قلبی از خودشان داده بودند که خوشبختانه بر گشت و درد هارا هم با دارو آرام کردیم...» (پاد شده، ص ۴۱).

در بهار ۱۳۶۸، حال و احوال خمینی چندان خوش نیست. حدود نوزدهم اردیبهشت، یعنی دو هفته ای قبل از جراحی، باز دچار ناراحتی قلبی می شود. حمله قلبی است. آقا را فوراً در درمانگاه اختصاصی «پستری می کنند و مشغول مبالغه می شوند». فشارخون را که دارند می گیرند می گویند «هرچیزی پایانی دارد و این هم پایانش است...» و با زهم تکرار می کند «دیگر آخر کار است...» (میران، خاطراتی از آخرین روزهای زندگی امام، «پاسدار اسلام»، شماره ۱۱، تیر ۱۳۶۸، ص ۲۹). ده روزی بعد، پنجشنبه ۲۸ اردیبهشت، می گویند مدفوع سیاهرنک است. آزمایش می کنند، سرطان معده است. سه شنبه عمل می کنند. اما قلب توان ندارد. نمی کشد. درطول این ده روز، پنج بار حمله قلبی می کند که آخرین آن شنبه سه بعد ازظهر است. درست است که عصر شنبه هم روزنامه ها اطلاعیه اطباء را چاپ می کنند که خاطر مبارک آسوده باشد اما، از صبح شنبه، حال امام رو به وخامت است. «احساس حرارت درقلب می کنم»، مرتب آب می خواهد، آب هلو می دهند. ساعت ده و نیم است. «کمی آشامیدند و بعد استفراغ کردند. هرچه درمعده شان بود بیرون آمد...» دکتر گفت اینها خیلی بر امام سنگینی می کرد و خوب شد که خارج شد...» (پیشین، ص ۴۱) چه بقراط حکیمی!

صبیه می گویند «حدود يك بعد ازظهر اهل بیت را خواستند... پس از چند کلامی، راجع به مسائل شرعی فرمودند: این راه، راه واقعا مشکلی است. مواظب اعمال و گفتار خودتان باشید. بعد فرمودند دیگر کاری باشما ندارم. چراغ را خاموش کنید و هرکدام که می خواهید بمانید و هرکس که مایل است برود» («کیهان هوایی»، شماره ۸۳۲، ۱۳۶۸/۲/۲۴ ص ۲۲).

نی ما وقع؛ چرا که خدا روحش را باز یافت.

«کیهان هوائی» که مصرف خارج از کشوری دارد آنقدر به سرحد کثر نزدیک نمی شود و فقط عنوان می زند که روح خدا جباردانه شد. می گوید بازی با اشاف است و روزنامه نگارانی که گرمی بازار خود را می خواهند، اما هیچ لفظ بازی معصوم و بی گناه نیست. چیزی هم از لابلای انتخاب الفاظ و کلمات بیرون می زند؛ صحبت از وفات نیست، یا ارتحال است که رحلت پیامبر اکرم را به یاد می آورد و یا صحبت از عروج است که همان مصدر معراج است و یعنی بالا رفتن به عرش اعلیٰ، اگر سخن از عروج نباشد حرف از پرواز است؛ «روح بلند خمینی کیبر، بزرگترین حماسه آفرین دوران، به سوی ملکوت اعلیٰ به پرواز در آمد». «کیهان ورزشی» هم ازین «پرواز» صحبت می کند؛ «پروازباشکوه ابرمرد جهاد و تقوی به ملکوت اعلیٰ» (۲۰ خرداد).

«رسالت» در فوق الاماده رایگان خود (یکشنبه ۱۴ خرداد) ازینهم بیشتر می رود تا بنویسد؛ «با پرواز روح خدا جهان اسلام عزادار شد». اما همین روزنامه از مرحله «کلاخ پیر» می گذرد و به ضرس قاطع غیر می دهد که داماد خمینی به ملکوت اعلیٰ پیوست و بعد هم برای نخستین بار از روابط پدر فرزندی امام زمان ع.ج. و امام خمینی روح پرده بر می دارد و می نویسد؛ «یاصاحب الزمان، سوگ فرزندان تسلیت باد».

هیئت دولت هم خطاب به «ملت قهرمان ایران» و در کمال شکسته نفسی ازشاکری را ادامه می دهد که «همانطور که اطلاع دارید شیر بیشه توحید به دار رحمت کوچ کرده است». و بعد بلافاصله با اطمینان خاطر برای رفع هولوح نگرانی، اضافه می کند که «خدایش او را پذیرفت» و آنگاه عواقب «کوچ شیر بیشه توحید» و پذیرانی ذات حق تعالی از او را یاد آور می شود؛ «آسمان اینک می بالد که میمانی چون او گرامی داشت و زمین بر خود می پیچد که به مصیبتی چون این داغدار گشت» («کیهان هوائی» ۸۲۱، ضمیمه ۲، ۱۷/۳/۱۳۶۸).

با اینهمه در روایت آیت الله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان، به جریان شیر اشاره ای نمی شود اما در عیوض خبردار می شویم که «دیشب ساعت ده و سی، فرشتگان به حضور حضرت بقیة الله آمدند و اجازه خواستند که این مرد باید از جهان برود و این میمان الهی باید وارد قرب پروردگار بشود» («کیهان هوائی»، ۸۲۱، ص ۲، ۱۷/۳/۱۳۶۸) و به این ترتیب است که می شود آنچه نباید بشود. اما همچنان

اما روایت امرای مملکت را از رفسنجانی بشنویم؛ «از لحظه ای که فهمیدیم حال حضرت امام خطرناک است تا لحظه ای که دیگر ایشان نمی توانستند به ما کمک در مسائل جاری کنند چند روز بیشتر طول نکشید. فرصت اینکه کاری انجام بشود نبود... روزهای سختی بر ما گذشت... می خواهند عجله کنند و کار باز نگری در قانون اساسی را که از چهاردهم اردیبهشت شروع شده در حیات ولی فقیه تمام کنند. ساعت سه و نیم بعد از ظهر شنبه، بیست امام سران سه قوه را تلفنی به جماران می خواهند... «آنجا در واقع به آخرین لحظات عمر طبیعی حضرت امام رسیدیم، ما و نخست وزیر کنار تخت ایستاده بودیم. فقط یک لحظه ایشان چشم گشودند و نگاهی به آسمان کردند و بعد چیزی از سوی امام اتفاق نیفتاد. از آن لحظه به بعد، پزشکان با باتری قلب و تنفس مصنوعی سعی کردند و به ما گفتند که این حالت ۲۵ تا ۴۸ ساعت ممکن است قابل دوام باشد... حالا موقعی بود که برای اداره جامعه فکری باید می کردیم... دختر خمینی هم این نکته را تأیید می کند؛ «در واقع زندگی امام ساعت چهار به پایان رسید اما پزشکان به وسایل مصنوعی او را تا دیر وقت شب زنده نگاه داشتند».

اگر تکلیف عمر طبیعی یا ملك الموت است، تعیین تکلیف عمر مصنوعی با کیست؟ اجل آدم در عمر طبیعی میرسد یا در عمر مصنوعی؟ این قضیه عمر طبیعی و عمر مصنوعی لا ینحل می ماند. اگر عمر طبیعی را لم یلد و لم یولد می دهد تا ملك الموتش پس بگیرد، تکلیف عمر مصنوعی با کیست؟ از ساعت چهار بعد از ظهر تا ساعت ده و نیم (شش هفت ساعتی که، قال رفسنجانی، می شده ۴۸ ساعتی هم ادامه اش داد) ولی فقیه داشته ایم یا نه؟ اواده الهی حاکم بوده است یا اواده انسانی؟ امت مسلمان از ساعت چهار ولی فقیه نداشته است یا از ساعت ده و نیم؟ ولی فقیه تکلیف را معلوم فرمائید. مسئله این چند ساعت، حتما همه امور کائنات را برهم زده است. می گویند له؟ ملاحظه فرمائید!

«کیهان» فوق الاماده چاپ می کند و رایگان به امت حزب الله می دهد. با بزرگترین حروف موجود، با همان حروف «شاه رفت»؛ «روح خدا» به خدای پیوست، یعنی مرحوم نیچه ازشاکری کرده است که در همان اوان ولادت خمینی فریاد بر آورده است که «خدا مرده است». یعنی تا به حال خدایی داشته ایم بی روح؛ پس «الخیر

معلوم نیست کی؟ ساعت چهار بعداز ظهر یعنی در زمان سرگه طبیعی! ساعت ده ونیم بعد ازظهر آنچنانکه ازساعات کار فرشتگان بر می آید؟ و یا حدود ساعت ده و بیست دقیقه که «دکترها گفتند فشار امام به صفر رسید» (ازخاطرات کفایت زاده درباره آخرین روزهای زندگی امام، «پاسدار اسلام»، شماره ۹۶، تیر ۱۳۶۸، ص ۱۶)؛ بالاخره فرشتگان در این زمان چه می کردند؟ چرا با تأخیر به حضور بقیه الله رفته اند؟ دستگاه کائنات هم بین طبیعی و مصنوعی دچار سر گیجه شده است و ملانک درگاه هم این قضیه را بهانه کرده اند تا دیر کاری نکنند و نس وفس، و این چنین است که «شیر بیشه» سرگردان می ماند با اینهمه وقتی پایان کار می رسد البته برای بسیاری بسیار زود است و ازجمله برای انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا که اعلام می کند که:

«شریتی از لب لعلش نجشیدیم و برفت

روزی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت».

می فرمایند چرا؟ چون که «بناگه خورشید پرفروغ و نوروزان زمان غروب کرد و عالم درمان این فقدان به سوگ نشست». آری، «نی اتماخیر آفات»، به قول خودمانی تر دکتر امروز به فردا ممکن» که اگر «فکندی» شربت لب لعلش را نجشیده ای که می رود و می مانی در حرمان و حسرت. بازهم می فرمائید چه کنیم؟ مشارکت در احداث مأمّن عشاق فضیلت. از چه طریق؟ یا ارسال کمکهای مالی خود به صورت چک یا خود به صورت چک یا وجه به آدرس زیر! و خدا بدهد برکت!

اما درمیان همه واکنشها، سرکنسولگری جمهوری اسلامی ایران در هامبورگ را هم فراموش نکنیم که فارغ از همه ناخیرها، «ضمن عرض تسلیت به مناسبت عروج عارفانه بت شکن زمان ابراهیم دیگر اسلام» یک بیت شعر هم فرموده اند:

«خدایا خدایا تا انقلاب مهدی جمهوری اسلامی محافظت بفرما او

و جل الخالق که چه «محافظت بفرما» بی گفته اند جناب سرکنسول و حتما زها زه!

۲

يوم الله الاول: ۲۰ جمادى الاخوي في السنة الهجرية القمرية ۱۳۳۰ .
من أهم الحوادث في يوم حرکت من الله الي الناس .

خمینی متولد روز چهارشنبه اول میزان / مهر ۱۲۸۱ شمسی (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۳۰ قمری مطابق با ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۲) است، دوستی به صرافت افتاده بود که بروی بیفتد آن روز در دنیا چه رویداده است. حاصل چنین است:

- مظفردالدین شاه درباکو است و دارد خودرا مرثب و منظم می کند که از راه زمین عازم تهران شود. این پایان دومین سفر فرنگ اوست که شش ماه و ۲۲ روز به طول انجامید. بهانه آن شرکت در مراسم تاجگذاری پادشاه انگلیس است. پسر ملکه ویکتوریا می خواهد تکیه بر تخت مادر بزند و بشود ادواید هفتم. قرار است ۲۶ ژوئن تاجگذاری کند. اما خیال می کند سرطان دارد، مراسم را به عقب می اندازد تا عمل جراحی کند. درهم اوت تاجگذاری انجام شد و پسر ویکتوریا شد ادواید هفتم پادشاه بریتانیا و ایرلند و همه درمیونهای ماوراء بحار و امپراطور هندوستان. و مظفردالدین شاه هم از روسیه قرض کرده بود تا به این مراسم برود و استخوانی سبک کند. عتب افتادن تاجگذاری، سفر را طولانی تر کرده است و مخارج بیشتری بالا آورده است. در هرجال، در اول مهر ۱۲۸۱ شمسی. وی درباکو است و این دست و آن دست می کند که به سوی وطن حرکت کند. پسر سید بحرینی هم ملتزم رکاب است تا هرچا که ذات اقدس را ترس بر می داند کارساز باشد. خمینی چهار روزه است که مظفردالدین شاه از باکو از طریق زمینی راه می افتد به سوی ایران چرا که از دریای ترسیده است که سوار کشتی شود از باکو و به انزلی برود.

- در پاناما که آن زمان از مستملکات کلمبیاست امریکائیان استقلال طلبان را ترغیب می کنند که استقلال به دست آورند. امریکائیان هم در همین سال حقوق «شرکت ورشکسته ترعه پاناما» را به دست آورده اند که از این پس امتیاز حفركانال پاناما به ایشان تعلق داشته باشد. در این روز خبر می دهند که در پاناما، مردمانی بر امریکائیان شوریده اند و تودودو روزولت سرناز می فرستند تا اتباع خود را پاری رساند. شورشیان به «آب شیرین» عتب نشسته اند و نومیدانه دوام می آورند. اما کار پاناما تمام است. چند ماه بعد مستقل می شود و پانزده روز پس از استقلال هم امتیاز حفر ترعه پاناما را به امریکائیان می دهد.

- در سترل خبر از مرگ امپراطور کره است. چه مرگ مسئله آفرینی! روسها، کره ایها و ژاپنها، هرکدام به جانشینی نظر دارند، همه در اضطرابند که چه تشریق و غوغایی برپا خواهد شد! خوشبختانه دو سه روز بعد، خبر مرگ امپراطور را تکذیب

می کنند. شایعه ای بوده است بی اساس. قدم خمینی برای امپراطور و مملکتش خوش یعنی آورده است!

- رئیس جمهور آمریکا، تئودور روزولت، درحادثهٔ تومویل پایش ضربه دیده و زخم شده و چرک کرده است. در روز ولادت آقای خمینی، رئیس جمهور را در ابتدایانایا پولیس جراحی می کنند تا غدهٔ چرکی را بیرون بکشند. «چرک شهیدان ما می چکد از زخم تو».

- در ۲۴ سپتامبر از اسپانیا خبر می دهند که طوفان است. رعد و برق غوغایی کرده است و رودی طغیان کرده است و چندتن زخمی و مجروح شده اند. برق به تراموای خورده است و یکی از کارگران تراموای را از پا در آورده است.

- در مین پلیه (فرانسه) کنگرهٔ کنفدراسیون عمومی کارگران فرانسوی (ث. ژ. ت.) سومین روز خود را طی می کند.

- در فرانسه روند قوم‌پایی جامعهٔ عرفی پر قدرت و پرقدرت تر می شود تا از نفوذ اهل کلیسا در امور عمومی و حکومتی بکاهد. از جمله می باید تعلیم و تربیت را از حیطهٔ عمل کشیشان بیرون کشیده و مدارس دولتی را جایگزین مدارس کلیسایی کرد؛ در برست، شمال غربی فرانسه، مدارس خواهران مذهبی را مهر و موم کرده اند و هر بار مهر و موم را کسانی شکسته اند و فریاد بر آورده اند «زننده باد آزادی» و «زننده باد خواهران مذهبی». در مدارس را میله های آهنی گذاشته اند و خواهران را اخراج کرده اند. اینهم هجرت ایشان است. اولیای اطفال هم اعتصاب کرده اند و نریزندان خود را به مدارس دولتی نفرستاده اند. مدارس دولتی يك محصل هم ندارند. خلاق مدرسهٔ شرعیاتی می خواهند. «حزب الله و هم مخالفین».

۳

اليوم الله الثاني: ٢٨ شوال المكرم في السنة الهجرية القموية ١٤٠٩:

من أهم الحوادث في يوم حركته في الناس الي الله.

در روز رفتن خمینی هم، در این عالم اوضاع و احوالی است!

در تهران روزنامه ها و از جمله روزنامهٔ «رسالت» گزارش خبرگزاری جمهوری

اسلامی را چاپ می کند که تیم پزشکی معالج حضرت امام، دیروز جمعه اعلام کرد که

در دهمین روز پس از عمل جراحی وضع عمومی ایشان رضایتبخش است.

- «رسالت» متنی را چاپ کرده است از «طلبهٔ مفتود الاثر رمضان جمعی» در ارا

هفت وادی عشق: می خوانیم «بسیج مکتبی است عرفانی که تاکنون هیچ مکتب عرفانی نتوانسته به این عظمت عرفان و عشق به الله را تحقق واقعی بخشد... هیچ حکیم و عارفی نتوانسته به اوج مراتب عرفانی و عشق يك بسیجی برسد...» و بعد توضیح می دهد که باید بدانیم عشق بسیجی را هفت وادی است: وادی نخست معرفت... وادی دوم احساس... وادی سوم ترك، وادی چهارم وداع، وادی پنجم جهاد، وادی ششم رضا، وادی هفتم شهادت؛ زیباترین مرحلهٔ تكامل آدمی (است) و آدمی را تحمل درکش نیست و قلم من سر می شکند». مقاله به عکس طلبهٔ نوجوان اما «مفتود الاثر» مزین است. بالای لب فوقانی، بنهمی فقهی، سیاهکی پیدا شده. طلبهٔ مفتود الاثر با مفتود شدن خود، وادی دیگری به وادیهای عشق بسیجی افزوده است. پیش از وادی شهادت و پس از وادی رضا، وادی فقدان است؛ بسیجی می رود و نمی آید. برزخ میان رضا و شهادت، از آنجا رفته و از اینجا مانده، و آدمی را تحمل درکش نیست و جف القلم!

- «شوای همافکنی تبلیغات اسلامی» برنامهٔ بزرگداشت پوم الله ۱۵ خرداد را اعلام کرد. همه خود را برای این بزرگداشت آماده می کنند. در همین روز دهمین روز ششمین کنگرهٔ بزرگداشت پوم الله در حسینیهٔ ارشاد برگزار شد.

- «داین روز تیم ملی کشتی کشورمان برای حضور در مسابقه های جام وهبی اسره عازم شهر ازمیر در ترکیه شد».

- سومین نمایشگاه بین المللی تجهیزات و لوازم پزشکی با شرکت پنج کشور و ۴۲ کمپانی خارجی در تهران افتتاح شد.

- روسای جمهور ایران و تانزانیا در مورد مسائل عمدهٔ بین المللی و مناسبات دو کشور مذاکراتی کردند. حجت الاسلام درحال آهت الله شدن خامنه ای، از دولت تانزانیا به خاطر اعلام ممنوعیت فروش و چاپ کتاب سلمان رشدی تشکر کرد. روزنامه ها در همین روز خبر دادند که پان هیت عالیترین مالزیایی هم وارد تهران شده است که سه روز بماند و نفت بخرد و برود...

- سپاه هفتم و لشکر ۴۱ ثارالله در جنوب مانیز قدس را اجرا می کنند و فرمانده

«سپاه پاسداران هم می فرمانند» ایران از حق حاکمیت ملی خود بر نیمی از آورند رود نخواهد گذشت».

- راه آهن سرتاسری سیبری را در سال تولد خمینی افتتاح کردند (۱۹۰۲) و از عجایب عالم اینگونه در روز مرگ خمینی نیز در ساعت یازده و چهار دقیقه (یعنی اگر اختلاف ساعت نبود، حدود ۵۴ دقیقه پس از مرگ خمینی) در ۱۲۰۰ کیلومتری شوق مسکو، در مسیر همین خط آهن، از لوله «گازی»، گاز بیرون می زند و می ترکند و دو قطار مسافر بوی را در خود می بلمد؛ دست کم هشتصد تن قربانی این حادثه هستند. روز دوشنبه در اتحاد جماهیر شوروی عزای ملی است. بنا به روایت صحیح، قربانیان حریق هم از شهیدانند. و شهیدان زنده اند اله اکبر.

- فرانسه، روز شنبه در مسئولکات خود دریل نزی (اقیانوس آرام) به انفجار زیر زمینی هبب بیست کیلو تنی (کمی قویتر از بمب هیروشیما) دست زد.

- همین روز شنبه را پاپ در سرمای پایتخت ایسلند می گذرانند. در میان بی تفاوتی ساکنان که بیشتر پروتستانند، ایسلندیها غر می زنند که چرا همه افراد پلیس پایتخت را به مراقبت و محافظت از احوال پاپ گماشته اند؛ پنجاه مأمور پلیس و ماشین پلیس، نظم و ترتیب رفت و آمد پاپ را برقرار می کنند، عده ای از کاتولیکهای آمریکایی هم به زیارت پاپ آمده اند. شیطان بزرگ هم حزب الله خودش را دارد.

- روز شنبه هنوز مسکو از مذاکرات دهریز کنگره می لرزد؛ همه کس از تلویزیون دیده است. بحث از اعاده «تاجیت» سولژنیسن می شود. ساخاروف می گوید سرا به تبعید فرستادند چون اشغال نظامی افغانستان را محکوم کردیم. دولت تصمیم می گیرد پرونده پیمان محرمانه هیتلر - استالین ۱۹۳۹ را باز کند؛ حضرات اروپای شرقی را در میان خود تقسیم کرده بودند و این پیمان محرمانه چه کشتاری را از مبارزان لهستانی به دنبال آورد. حالا قرار است همه چیز را رو بکنند

شنبه همچنین نزاع ازیکیان است با اقلیت ترکان. مشکها. روزنامه های ایران نوشته اند مسخطیها. نام قومی است از ترکان. ۶۵ نوامبر ۱۹۴۴ حدود صد و ده هزار مشکها را از مرز ترکیه در گرجستان کوچ می دهند به ازیکیستان. مشکها شیعه هستند و ازیکیها سنی. مشکها می گویند که بگذارید به گرجستان باز گردیم، امروز ازیکیان سنی قتل عام می کنند، در فرغانه. هشتاد شهید مشکلی همراه امام خمینی به ملکوت اعلی می رسند، مقامات شوروی صحبت از توطئه افراطیون مذهبی می کنند؛ حزب الله، سنی و شیعه بر نمی دارد. اینجا سنیان هستند مصداق «حزب الله و هم الغالبون»

- در این روز شنبه، ۲۷ میلیون لهستانی در انتظار یکشنبه هستند. و چه بیصبرانه! نخستین بار است که پس از سالهای سال مبارزه، حکومت نظامی ژارووسکی به انتخاباتی آزاد تن می دهد. یکسو نمایندگان «همبستگی» هستند و سوی دیگر حکومتیان. بیش از ۲۲۰۰ لهستانی غیر دولتی داوطلب نمایندگی شده اند. روز شنبه سوم ژوئن / سیزدهم خرداد آخرین روز نظام تکحزبی در لهستان است. نظام تکحزبی در اروپای شرقی آخرین روز حیات خود را می گذراند.

- اما مهمترین حوادث در چین در حال وقوع است. در پکن در میدان تیانان من، میدان صلح آسمانی، اینجا از سوئی نظامیانند و از سوی دیگر جوانان و دانشجویان و مردم پکن، شب سیزدهم، سربازان به سوی میدان تیانان من حرکت می کنند تا میدان را از خیل محترضان تخلیه کنند. اهالی پکن به خیابانها می ریزند. بیش از یک میلیون چینی راه را بر اونیفورم پوشان سد می کنند. خیابان بر نظامیان بیرون می آید. اونیفورم در بن بست است. در سوم ژوئن حرکت اعتراضی که از ۱۷ آوریل مبارزه برای آزادی را آغاز کرده است به قیام می انجامد. در شب یکشنبه، چند ساعتی پس از مرگ خمینی. نظامیان با تانک و توپ و مسلسل حمله می کنند تا میدان صلح آسمانی را پاکسازی کنند. خشونت کور در اوج است. شمار قربانیان از چندین هزار می گذرد. مردم خیابان و کوچه مسلح نیستند. یلان رسمی ۲۰۰ کشته از غیر نظامیان و دهها کشته از نظامیان. شهیدان راه آزادی.

- در وین (اتریش) کمیته نظار اوبک از روز جمعه تشکیل شده است تا کنفرانس وزیران روز دوشنبه را آماده کند. «قیمت مرجح نفت را به دور اندازیم و بگذاریم هر کس هر چه می خواهد و می تواند تولید کند تا عرضه و تقاضای بازار، قیمت نفت را تعیین کند» (عربستان سعودی) یا اینکه، همچنانکه کویت و ایران و الجزایر و لیبی می خواهند، سطح تولید را نگهداریم تا از بشکه ای ۱۸ دلار دفاع کرده باشیم، مسئله این است و امام می میرد.

۴

يوم الله الثالث: اعني يوم انتقاله الاعظم من بيته الكبيرالي الجنة
الزهراء .

ساعت ۸، آمبولانس یا اسکورت تعدادی از موتور سواران به راه می افتند. سعی شود مسیر را ادامه داد، مسیر را عوض می کنند. ساعت ۸/۴۰ آمبولانس به اول بزرگراه می رسد.

دربهشت زهرا داوند آرامگاه را آماده می کنند. خلایق از سر و کله هم بالا می روند که «نهضت ما حسینیه رهبر ما خمینی» و بعد: «خمینی عزیزم قسم به روح پاکت راهت ادامه دارد». از این پس، پیش از یش جمع است و جنون جمعی که بر همه چیز سایه می اندازد. گورکنان که گور را آماده می کنند خاک آرامگاه، تربت می شود. خلایق از سر و کول هم بالا می روند که تربت را از دست ندهند؛ درجیب این پلک، بر سر روی آن یک و پا گرد و خاک هوا درحلقوم همه، پاسداورها شلیک تیر هوایی را شروع می کنند. به نوشته کیهان ساعت نه و پنج دقیقه است. اطراف آرامگاه را با اتوبوس و کانتینر محاصره کرده اند تا حفاظتی باشد که مردمان را مهار کند. و ایشان از زمین و زمان بالا می روند. سقف اتوبوسی می شکند. خبر از زخمی و مجروح می دهند. اگر کشته ای هم باشد چه بهتر، که «شهید» دیگری که «قلب تاریخ است» به «قائده شهیدان جمهوری اسلامی» پیوسته است. و تکبیر تا «خمینی رهبر».

با همه تدبیرها، آمبولانس متوقفات، بالاخره حدود ساعت ده به حوالی بهشت زهرا می رسد. دیگر نه راه پیش مانده است و نه راه پس. درست، معلوم نیست که چه می شود!

۱۳۶۲/۲۵: «پیکر حضرت امام رضوان الله علیه روی دست مردم قرار دارد. سیمای مطهر حضرت امام حد اقل یک بار از کفن بیرون افتاد که فوراً پوشانیده شد» به گفته ناطق نوری «چهره امام فوق العادگی خاصی داشت. صورت سرخ و سفید امام هرگز شبیه صورت کسی که چند روز است از دنیا رفته نبود. و این خورد باعث تمییز و تحریک بود.» («رسالت»، ۱۳۶۸/۲/۱۸).

۱۳۶۲/۴۱: «البته مردم سوگوار پیکر حضرت امام را از روی آمبولانس به زیر آوردند. دوباره جسم مطهر امام روی دست مردم سوگوار قرار گرفت». کیهان می نویسد: «تابوت... بار دیگر روی آمبولانس قرار داده شد». «کفن پیکر حضرت امام به دست مردمی که از شدت اندوه، هیچ مصلحت نمی شناسند پاره شد. مردم برای تبرک پاره هایی از کفن امام را از یکدیگر می ربایند و به سر و چشم می سائند... «مأموران انتظامی و نظامی قادر به هیچ کاری نیستند... ظاهراً از هیچ کس کاری... ساخته

ستاد برگزاری مراسم تشییع و تدفین در اطلاعیه شماره یک خود، در صبح روز یکشنبه ۱۶ خرداد، اعلام می کند که «پیکر معظم له شب گذشته پس از مراسم غسل و کفن به سردخانه منتقل شد» و بعد هم از «ملت بزرگ و مستضعفان جهان» می خواهد که «به سمت چهاران و مراکز دیگر حرکت» نکنند و اطمینان می دهد که «زمان دقیق انتقال پیکر حضرت امام از سردخانه و سایر برنامه ها متعاقباً... به اطلاع همگان خواهد رسید».

از بعداز ظهر یکشنبه به آماده کردن مصلی پرداخته اند. تپه های عباس آباد، ساعت سه صبح دوشنبه کار دیگر تمام است. «در قسمت شمالی مصلی، کمی پایین تر از در، فعالیت بیشتر است. قرار است در این محل پیکر امام برای زیارت عموم قرار داده شود»

«ساعت حوالی ۵/۲۰ صبح بود که اتوبیل آبی رنگ (طرح آمبولانس) وارد محوطه شد... پیکر امام را در زیر سرپوشی شفاف می گذارند که درجه حرارت آن را به کمک دستگاههای سردسازی، تنظیم کرده اند. خلایق هجوم آورده اند. تمام دوشنبه مراسم «وداع بزرگ مردم با امام» است. روزنامه ها می نویسند که عده ای زیر دست و پا بیهوش می شوند. روایت رسمی هم چنین است: «بر اثر ازدحام جمعیت در مصلی متأسفانه ۸ نفر جان خود را از دست دادند» («کیهان»، ۱۳۶۸/۳/۱۵).

تشییع جنازه رسمی، سه شنبه ۱۶ خرداد انجام می شود، یعنی در روز چهارم وفات امام. همه چیز را تجهیز کرده اند. درمصلای تهران، تپه های عباس آباد، «پیکر مطهر و مقدس امام امت» در ساعت ۶/۵۵ پاسداد «برای استقرار در جایگاه مخصوص برای ادای نماز از سردخانه شیشه ای خارج شد». کلیایگانی نماز میگذارد و ساعت ۷/۲۵، ده دقیقه یکریعی نماز طول می کشد. قرار است جسد از مصلی به بهشت زهرا برده شود. حدود ۳۵ - ۲۰ کیلومتر. جمعیت موج می زند. چندین صد هزار تن به مشایعت آمده اند:

عزا، عزاست امروز روز عزاست امروز
خمینی بت شکن پیش خداست امروز

نیست، بالاخره پیکر را در تابوت می گذارند... و تابوت را در هلیکوپتر تا به آرامگاه برسانند...

۱۱/ ۴۴: حالا ساعت یازده گذشته است. از يك ساعت پیش. ستاد برگزاری مراسم اعلام کرده است که به علت ازدحام بیش از اندازه، تدفین امروز انجام نمی پذیرد. گوش شنوایی نیست. گرد است و خاک و شیون و زاری. و سیاهی که موج می زند!

رفته زدار فنا، راویلا رهبر ما روح خدا، راویلا

این صحنه ها بار دیگر و بار دیگر تکرار می شود. خلاقیت دست بردار نیستند، «چنانچه حضرت امام را بالای سرگرفته ... به اطراف و اکناف می برونند... برای اینکه امام را بیوسند پیکر پاکش را پائین می کشیدند، به طوری که پیکر در میان دست و پاها ناپدید می شد و ناطق نوری و کسانی که در «جایگاه» بودند آن را نمی دیدند. یکبار جسد را می گیرند روی آمبولانس می گذارند، «مردم دوباره آن را به طرف خود کشیده و بر سر دستهای خود قرار دادند... کفن حضرت امام به عنوان تبرک تکه تکه شد و قسمتهایی از صورت، دستها و پاها از کفن بیرون مانده بود.» (علی اکبر ناطق نوری؛ تشریح مراسم به خاکسپاری پاک و مطهر حضرت امام، «رسالت»، ۱۳۶۸/۲/۱۸). گاهی «پیکر مطهر» و گاهی چوبینه تابوت، دست به دست و شانه به شانه می رود، در میان دستها و پاها ناپدید می شود، به پائین می رود و بار دیگر از میان جمعیت سر بر می آورد. همچون خلق گرابی که غریق دریای خلق است. و در آنتاب هموز گرد و خاک مسامات را می پوشاند، و کلوها خشک است و آفوش خلق گشوده است و پیکر مطهر غریق دریای خلق است. موج مردمان آمبولانس را در میان خود کشیده است، از راه زمین کاری نمی شود کرد. از حدود ساعت یازده صبح است که هلیکوپتر بازی شروع می شود. ساعت ده اعلان کرده اند که امروز خاکسپاری انجام نمی شود. ساعت یازده محروطه را کمی خالی کرده اند. بالاخره جسد را به هلیکوپتر می رسانند تا هلیکوپتر هم خودش را به صحن مدفن، مقابل جایگاه، برساند. اما اینجا هم محرکه کبری است. «هنوز جنازه مطهر امام نیامده «که» مردم می روند روی کالتهرها و سپاه و کمیته هم ... البته نمی توانستند خوب کنترل نمایند.» (علی اکبر ناطق نوری، لحظات به یاد ماندنی، «رسالت»، ۱۳۶۸/۱/۱۸). مگر آنکه دستی از غیب برون آید و کاری بکند.

و دست از غیب می آید. شاید هم حجت الاسلام و حتما «والملمین» ناطق نوری است که بار اول دست غیب را در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ یعنی در روز ورود حضرت امام به ایران و رفتن و سخنرانی او در قطعه ۱۷ بهشت زهرا دیده است که «در پاهای سخنرانی... ناگهان هلیکوپتر قبل از سوار شدن امام پرواز کرد و جمعیت بهم خورد. وضعیت حال امام خوب نبود. عمده از سر مبارک امام افتاد. در يك لحظه احساس کردم امام از دست رفت ولی نمیدانم چه دستی، که قطعا دست غیبی بود ایشان را به جایگاه برگرداند و توسط آمبولانس از بهشت زهرا خارج شدیم.» (پیشین). حالا باز هم دست غیبی می آید، آنهم به این ترتیب:

«ما در صحن مدفن نشسته بودیم روی نیمکتیایی که برای تماشاچی تهیه شده بود. کم کم هلیکوپترهایی پیدا شدند، گل می ریختند، بعد از آنها هلیکوپتر حامل بدن مطهر امام آمد. متأسفانه تابوتی که حضرت امام را داخل آن گذاشته بودند يك تابوت حساب شده ای نبود. آتاپان هم نمی دانم چرا حساب نگردند، از همین تابوتهای محلی، چوبی هست در هر محلی. يك تابوت برای حمل پیکر حضرت امام استفاده کرده بودند. گویا طول این تابوت از عرض هلیکوپتر بیشتر بود چون دسته داشت طبیعتاً در هلیکوپتر باز بود، خوب وقتی هلیکوپتر می چرخید که بنشینند همه دیدند تابوتی داخل هلیکوپتر است. بیرونها هم دیدند که تابوت است. گفتند تابوت امام است، ریختند. تا هلیکوپتر بر روی زمین بنشیند جمعیت عظیم جمع شد و تابوت را از داخل هلیکوپتر کشیدند پایین.» (علی اکبر ناطق نوری، یاد شده، «رسالت»، ۱۳۶۸/۴/۱). «رسالت» می نویسد: «يك طرف تابوت حامل پیکر امام مستضعفان شکسته و پاهای امام از آن بیرون افتاده بود» (۱۳۶۸/۳/۱۷). پیکر را مردم برده اند، کمیته چی ها دست به دامان ناطق نوری می شوند. وگفتند آقا شما لااقل بیایید اینجا، کمی چیغ و داد کنید مردم آرام بشوند ولی فایده نداشت و اصلاً صدای بلندگو به کسی نرسید... بدن هم پیدا نبود، نه بدن می آید پایین، روی دوش نبود، می آوردند پایین که ببوسند. دیگر بعد از فریادها من يك وقت عصبانی شدم عبا هم را کنار انداختم و رفتم طرف جمعیت ... واقعا قابل تحمل نبود. گفتم به جهنم که ما هم مردمی که امام دارد اینطوری به آن طرف اینطرف کشیده می شود... بالاخره يك عده را کشاندیم. آمبولانس رفت توی جمعیت و بدن و جنازه و تابوت را

گرفتند. خوب متأسفانه باز مردم تابوت را کشیدند پایین باز ناپدید شد. چنانچه حالا چه دستی که قطعا همان دستی که در واقع امام را در آن جمعیت ۱۲ بهمن ۵۷ آورد به جایگاه آورد به جایگاه، به نظر من همین دست غیبی چنانچه را نزدیک جایگاه آورد. قطعا دست غیبی بود. جز این هیچ چیز دیگر نمی شود گفت، یعنی يك وقت به من گفتند بدن امام آن جلو است که دیگرکنن از صورت مظهرشان رفته بود و پنجه های پایشان دیده می شد. واقعا من وقتی چشمم به صورت نورانی ایشان افتاد واقعا احساس می کردم که ای کاش زمین سوراخ می شد و شکاف بر می داشت و ماسی رفتم و نمی دیدیم... لطف خدا و همان دست غیبی تابوت را هدایت کرد به نزدیک جایگاه دست من رسید به امام... الحمدلله توانستیم تابوت را بکشیم توی جایگاه. حالا جمعیت دیگر هجوم به جایگاه می آوردند. شما می توانید تصور بکنید که این جمعیت حالا فشارشان متمرکز شده بود به کانتینر. احتمال داشت که کانتینر خرد بشود. هرچه بود دیگر من خودم را نادیده گرفتم. گفتم اگر من بمریم دیگر تابوت را از دست نخواهم داد. خیلی هم عصبانی بودم. دیگر هر پاسداری می آمد از سیاه یا غیر سیاه که بدن را ببوسد دست بکشد به تابوت، من می زدم، واقعا می زدم که اینها را کنار بزنم... اینجا يك بیسیم بدست بود. گفتیم آنتا بیسیمتان فقط شما خبر دهید که يك هلیکوپتر بیاید بنشیند و تا هلیکوپتر نیاید من تابوت را رها نمی کنم. می پیام دادند که دیگر نمی تواند بنشیند. نمی شود تری جمعیت آمد... و بالاخره هلیکوپتر آمد و بدن مظهر حضرت امام را با زحمت توانستیم داخل هلیکوپتر کنیم» (پیشین، «رسالت»، ۱۳۶۸/۴/۱). اما هلیکوپتر نمی تواند پرواز کند. با اتومبیلهای آپاشن «مردم را با فشار آب از محوطه دور می کنند». بالاخره هلیکوپتر «درحالی که تابوت حامل پیکر امام کاملا درون آن جای نداشت» همراه هلیکوپتر رئیس مجلس از بهشت زهرا پرواز می کند. («رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۱۷). «درهنگام پرواز هنوز تابوت آویزان بود و من و آقای... قیامان را در آوردیم روی پیکر امام انداختیم. البته من عبا را توی جایگاه انداختم که وقتی هلیکوپتر رسید عبا هم رفت یعنی باد برد. و قیامان را انداختیم روی بدن امام و رفتم منظره. و بالاخره درخانه امام مجددا ایشان را بردیم داخل همان سردخانه که قبلا بودند... حضرت آیت الله خامنه ای يك کفن بُرد همسانی که متبرک هم بود فرستادند» (علی اکبر لاسطی نوری، یاد شده، «رسالت»، ۱۳۶۸/۴/۱۸). دیگری می نویسد درجماران «بنده و... و... دوباره کفن

امام را که پاره پاره شده بود تجدید کردیم و يك کفن دیگر به امام پوشاندهم و من توانستم پیکار دیگر محاسن امام را شانه بزنم.» (حاج مصطفی کفایش زاده در «پاسدار اسلام»، شماره ۹۹، تیر ۱۳۶۸، ص ۴۹).

اکنون دیگر امام دارد به سرعت نامزاده می شود. خلاق بی تاب و پرتوان از حرم این مرقده مظهر دست نمی تواند شست. هرکس با زویی و فشاری. اطلاعاتیه ستاد برگزاری مراسم، تشیع کنندگان را تشویق می کند که از بهشت زهرا بازگردند. اما همچنان هجوم جمعیت است تا مشتقی از خاک کور را تیرنگا و تیغنا بردارند. «از بلندگوها... مکرراً مردم از غلتیدن در درون مزار حضرت امام منع می شوند ولی این عمل... از سری عزاداران تکرار می شود و تعدادی از (ایشان) زخمی شدند، بلند گوها این عمل را غیر شرعی اعلام کردند... مردم خاک محوطه را بر سر روی خود می ریزند به گونه ای که هاله ای از غبار این محل را فرا گرفته...» («رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۱۷).

ساعت ۱۳: نیری تازه نفس انتظامی به محوطه مدفن می رسد و نظمی برقرار می کند، اطراف مزار امام خالی شده است، مثل اینکه می شود که اهل فن کار را یکسره کنند تا امام نامزاده شود. هلیکوپترها به حرکت در می آیند.

۱۴/۵۲: دو هلیکوپتر از جماران برخاستند.

۱۴/۵۵: «هلیکوپترها هنوز بالای فضا درحال دور زدن هستند که عده ای از خواهران که از ساعتها پیش درگوشه ای از صحن مدفن جای گرفته بودند به سرعت به سمت دیگر منتقل می شوند» (ما در سه متری مدفن شاهد مراسم خاکسپاری امام بودیم، «کیهان»، ۱۳۶۸/۳/۱۷).

۱۵/۱۰: «خاک و آهک لازم برای پوشاندن روی لحد باکلاب مقصر مخلوط می شود و آماده می گردد» (پیشین). بالای کانتینرها که دور فضا را گرفته و فضای مدفن را از بقیه قسمتها جدا می کند مملو از جمعیتی است که حالا شروع به سینه زدن می کنند و با آهنگی محزون می خوانند. همان برایت آمده، فاطمه ایی جماران آمده، فاطمه! درگوشه و کنار تعدادی از ملولان انقلاب و جنگ... با چرخهای خود حضور دارند. آنتاب انگار هر لحظه شدید تر می تابد...»

۱۵/۰۷: چهار هلی کوپتر بر فراز محوطه گشت می زنند. جمعیت آن پائین فشار می آورند. نیروهای انتظامی کنترل اوضاع را از دست می دهند. عده ای به

محوطه لغز می کند.

۱۵/۲۵: دوباره کنترل اوضاع در دست نیروهای انتظامی است. و چه گریایی!

۱۵/۲۶: دوباره در هلیکوپتر در جماران به زمین می نشینند.

۱۵/۲۹: «تشنگی بد جویری در نضای صحن فشار می آورد. محصور بودن این منطقه از چهار طرف اجازه ورود آب را نمی دهد. چند آبیاش. از بیرون از چهار دیواری حرم. به داخل آب می پاشند.» («کيهان»، ۱۳۶۸/۳/۱۷).

۱۵/۳۷: يك هلیکوپتر هم در ضلع غربی محوطه در بهشت زهرا می نشیند. و یکی دیگر هم می آید که بنشیند اما نقشسته بلند می شود و به «سوی شمال پرواز می کند». درخارج از صحن مدفن عزاداری ادامه دارد:

«بیامدی نگر حال ما رفته ازبیش ما روح الله واویلا، واویلا
شده خاک عزابرسر ما فزاتش شکسته قلب ما واویلا، واویلا»

در همین حال «چندین فروند هلیکوپتر برفراز محوطه» گشت می زنند.

۱۶/۱۰: «هلیکوپترها گاهی بالای محوطه به پرواز در می آیند. تشنگی در میان افراد حاضر در صحن مدفن به اوج رسیده و هرازگاهی که شیشه ای آب به داخل می آید با هجوم تشنگان مواجه می شوند» («کيهان»؛ ۱۳۶۸/۳/۱۷).

۱۶/۱۸: هلیکوپتری می نشیند و رئیس مجلس و رئیس دیوان کشور را پیاده می کند.

۱۶/۲۰: پنج هلی کوپتر از جماران به سوی بهشت زهرا پرواز می کند. در اینجا «گروهی از پاسداران و محافظان... با حلقه کردن بازوان خود محوطه ای به قطر سه متر مرکزیت مزار را به محاصره خود» در آورده اند. دو هلیکوپتر تپلی همچنان در حال گشت هستند. حالا هشت هلیکوپتر برفراز محوطه گشت می زنند. پنج تایی آنها بیرون از محوطه بر زمین می نشینند.

۱۶/۳۲: یکی از هلیکوپترها در محوطه می نشیند؛ حاج احمد آقا رسیده است و چندتن دیگر از نزدیکان.

۱۶/۳۴: هلیکوپتر دیگری می نشیند که پیکر مطهر را حامل است. این بار «با يك تابوت فلزی درب دار به طرف بهشت زهرا حرکت کردیم» (ناطق نوری، «رسالت»، ۱۳۶۸/۱/۱). «کيهان» می نویسد: «تابوتی که بدن امام در آن قرار گرفته به شکل صندوقی فلزی است» («کيهان»، ۱۳۶۸/۲/۱۷). «رسالت» از «تابوت فلزی و دردار»

بیشد و بهیچدی نگر حال ما رفته ازبیش ما روح الله واویلا، واویلا
شده خاک عزابرسر ما فزاتش شکسته قلب ما واویلا، واویلا»
در همین حال «چندین فروند هلیکوپتر برفراز محوطه» گشت می زنند.
۱۶/۱۰: «هلیکوپترها گاهی بالای محوطه به پرواز در می آیند. تشنگی در میان
افراد حاضر در صحن مدفن به اوج رسیده و هرازگاهی که شیشه ای آب به داخل می
آید با هجوم تشنگان مواجه می شوند» («کيهان»؛ ۱۳۶۸/۳/۱۷).
۱۶/۱۸: هلیکوپتری می نشیند و رئیس مجلس و رئیس دیوان کشور را پیاده می
کند.
۱۶/۲۰: پنج هلی کوپتر از جماران به سوی بهشت زهرا پرواز می کند. در اینجا
«گروهی از پاسداران و محافظان... با حلقه کردن بازوان خود محوطه ای به قطر سه
متر مرکزیت مزار را به محاصره خود» در آورده اند. دو هلیکوپتر تپلی همچنان در
حال گشت هستند. حالا هشت هلیکوپتر برفراز محوطه گشت می زنند. پنج تایی آنها
بیرون از محوطه بر زمین می نشینند.
۱۶/۳۲: یکی از هلیکوپترها در محوطه می نشیند؛ حاج احمد آقا رسیده است و
چندتن دیگر از نزدیکان.
۱۶/۳۴: هلیکوپتر دیگری می نشیند که پیکر مطهر را حامل است. این بار «با
يك تابوت فلزی درب دار به طرف بهشت زهرا حرکت کردیم» (ناطق نوری، «رسالت»،
۱۳۶۸/۱/۱). «کيهان» می نویسد: «تابوتی که بدن امام در آن قرار گرفته به شکل
صندوقی فلزی است» («کيهان»، ۱۳۶۸/۲/۱۷). «رسالت» از «تابوت فلزی و دردار»
بیشد و بهیچدی نگر حال ما رفته ازبیش ما روح الله واویلا، واویلا
شده خاک عزابرسر ما فزاتش شکسته قلب ما واویلا، واویلا»
در همین حال «چندین فروند هلیکوپتر برفراز محوطه» گشت می زنند.
۱۶/۱۰: «هلیکوپترها گاهی بالای محوطه به پرواز در می آیند. تشنگی در میان
افراد حاضر در صحن مدفن به اوج رسیده و هرازگاهی که شیشه ای آب به داخل می
آید با هجوم تشنگان مواجه می شوند» («کيهان»؛ ۱۳۶۸/۳/۱۷).

۱۶/۴۲: «میلیونها عاشق داغدار ضجه زان برسرو روی کوبان به سوی مزار رهبر بزرگ خود به حرکت در آمده اند و صف نیروهای محافظ درهم شکسته شد».

۱۶/۴۳: «سپیل خروشان امت عزادار به سوی مقبره بزرگترین رهبر تون هجوم برده است و در همین لحظه است که «هلیکوپترها هرسه با هم بلند می شوند و شخصیت ها را با خود می برند» («کيهان»، ۱۳۶۸/۳/۱۷).

« هنگامی که پیکر مقدس امام امت را از تابوت خارج ساختند عمامه ایشان به دست عزاداران افتاد که آن را تکه تکه کردند و هرکس تکه ای به عنوان تبرک برداشت... تابوتی هم که «پیکر مقدس» را به مقبره آورده بود «بر روی دست مردم درحوکت بود و مردم آن را تبرک می کردند».

از این پس می باید خود را به مزار رساند و خاکی خورد و خاکی بر سر کرد و خاکی برداشت. و چنین می شود. سطح مزار مقداری از سطح زمین پایینتر رفته است و کسانی در درون این فرو رفتگی، که هرلحظه عمیقتر می شود، می خوابند که از هرلحاظ متبرک و ضد ضربه شوند، انتظاماتی ها می کوشند که هلیکوپتر را در ارتفاع پایین، برفراز سرقرد، به پرواز در آورند بلکه عزاداران پراکنده شوند. تا موفق می مانند، گرما همچنان عطش می آید. و عطش مرده خاک خشک گریستان را دارد و «عاشقان امام... سنگهای قبر، خاک روی قبر و سنگهای اضافی... و همچنین تابوت خالی را دست به دست کرده... تبرک» می کنند.

يك ساهتی گذشته است و هنوز «امکان پوشش کامل مزار فراهم نشده است».

بالاخره در ساعت ۱۷/۳۷، يك كاتپتر موجود در محل را ... با استفاده از يك دستگاه جرتیل بر روی مزار قرار می دهند.

این چنین بود داستان امامی که امامزاده شد، تصویری که از پیکر مطهر درجهان انتشار یافت؛ زانوی خمیده ای بیرون فتاده از پارچه ای سفید، بدن خم شده و به جلو افتاده. و سه رخ چهره ای نیز با محاسنش، در میان دستها و بر فراز سرهای خلایق.

چند روز بعد، ۲۰ خرداد، نیروی هوایی سپاه پاسداران اعلام می کند که مراسم تشییع از مصلاهی بزرگ تهران، خیابان مسیر... و بهشت زهرا... همزمان توسط هلیکوپتر عکسبرداری هوایی شده است و بر اساس «تفسیر» این عکسها «آثار کل جمعیت شرکت کننده در مراسم ده میلیون و ۲۲۲ هزار محاسبه شد» («رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۲۰). بسیج هم حتماً حسابها را رسیدگی کرده است و بعد هم همه جناحها باز هم رسیدگی کرده اند و بازشماری کرده اند. درصحت شمارش برادران پاسدار هوایی هیچ شکمی نمی تواند باشد. رسالتها که نزدیک به معادل بازارند و طرفدار بازار آزاد گهگاهی می گویند برادران پاسدار دوازده هزار و پانصد نفر کم شمرده اند که اهنان از کسبه مسیر بوده اند که برای خدمت به امت اسلامی همچنان عزادارانه خرید و فروش را ادامه می دادند. جناح رادیکال هم عقیده دارد که این رقم از شماره واقعی شرکت کنندگان در مراسم، تخمین حد اقلی را به دست می دهد؛ غائبان با عذر موجه را به حساب نیاورده اند درحالیکه طبق فتوای همه آهات عظام، غایب موجه در حکم حاضر فعال قلمداد می شود؛ مگر نه اینست که (امام غایب در همه جا حاضر است!) بنا براین باید تمام مطرین و مصدومین جنگ با صدام حسین کافر را براین رقم افزود. علاوه بر این، برادران پاسدار هوایی به مسئله شهدا نیز توجهی نرموده اند. چرا که همانطور که می دانیم «شیدان زنده اند، الله اکبر» و در مراسم تشییع نیز مسلماً شرکت داشته اند. بنا براین ملاحظات برخی از اعضای جناح رادیکال عقیده دارند که ممکن است برادران پاسدار هوایی تحت تأثیر توطئه استکبار جهانی به رهبری آمریکای جهانخوار، دچار چنین کم شماریهایی شده باشند، نود و نه تن از نمایندگان مجلس هم نامه ای در این زمینه امضاء کرده اند که در روز قیامت به حسابداران خیرة الهی که به همه حسابها رسیدگی می کنند تقدیم دارند. و هوالحی التوبوم.

به شب هفت که می رسند با تلاش صدها تن از سپاه و جهاد و نیرو و سایر وزارتخانه های ذریط «آساده سازی صحن مطهر» به اتمام رسیده است؛ «صحن مرکزی مرقد مطهر... به مساحت تقریبی ۴۰ متر مربع با سنگ مرمر نفیس مغروش شده... مرقد... به صورت جایگاهی در ابعاد حدود ۱/۲ عرض و ۲ متر طول و ۱/۲ متر ارتفاع با سنگ مرمر بسیار زیبا تزئین و يك گنبد طلایی به قطر حدود ۱۲ متر برپا بادگاه نصب شده...»

هیچ مطلبی بر روی سنگ (مرمر) مزار... حک نشده... گنبد طلایی که به عنوان گنبد حرم از آن استفاده می شود بر بالای کاتپترهای سپاه رنگ قرار دارد... حرم بدین تزیین و با توجه به شکل قرار دادن کاتپترها شکل کلی حرم مسجدالانصی را به خود می گیرد. مرقد مطهر به صورت يك شش ضلعی است... پارچه سبز رنگی... برگرد آن کشیده شده و بر فراز این شش ضلعی آیاتی از قرآن کریم با رنگ سفید بر پارچه سیاه رنگ نوشته اند، بر گرداگرد مرقد پارچه سبز رنگی به ارتفاع پنج متر و طول تقریبی ۴۵ متر گرداگرد کشیده شده است...» («رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۲۲).

و روزنامه ها پر می شود از آنگهی های تسلیت، بزرگ و خوش خط و اغلب یکسان و یکدراخت اما هربار با امضایی دیگر. معلوم است که شرکتهای تبلیغاتی اسلامی به اصول «تولید انبوه» رو آورده اند و «سری دوزی» می کنند. به این ترتیب است که در ۲۹ خرداد شرکت حمل و نقل بین المللی خط بار، در اول تیر بیج مهره فروشان میدان قزوین خیابان قوام دفتر، در هفتم تیر شرکت حمل و نقل بین المللی ایران بار و در ۱۶ تیر شرکت فسان، هر کدام جداگانه و بالاستقلال، اعلام می کنند:

در عزای تو نه من، صاحب زمان هم گریه کرد

وز غم تو خاتم پیغمبران هم گریه کرد

در شب تدفین جسم پاکت ای آزادمرد

خود به چشم خورشستن دیدم آسمان هم گریه کرد.

در این درایت شعر نکات سیاسی - جوی فراوانی به چشم می خورد. نخست آنکه حضرت امام از «آزاد مردان» بوده است. نکته دوم اینکه چاره خشکسالی، مرگ آزاد مرد است و با مرگ وی آسمان یاریدن می گیرد. بنا براین رهنمود ضمنی به ساکنان مناطق خشک و بی یارین، اگر می خواهید از خشکسالی رهایی یابید «تکلیف» آزاد

الخاتمه: في بعض التأملات الدقيقة في احوال «حزب الله و هم

الغالبون» .

اینجا با «جمع» یا «توده انبوه» روبرو هستیم. بگوئیم انبوه، البوهی از مردمان که به شرکت در مراسمی آمده اند، به مناسبتی گرد آمده اند و همین مناسبت و مراسمی که به همراه می آورد وجه مشترك همه را تشکیل می دهد. این «جمع» یا «توده انبوه» و یا اصلا «انبوه» آدمیان را افراد تشکیل می دهند. انبوه، بزرگ و کوچک، پیر و جوان، زن و مرد نمی شناسد، همه آماده اند که تماشا کنند، شرکت کنند، و از پیشاپیش رفتار و کردار ایشان معلوم است. از گنجگاوای یا از علاقه و اعتقاد به تماشا آمده اند، انبوه، تماشاچی است اما مراسم معنی دارد. جشن هم نوعی مراسم است عزا هم نوعی دیگر. بازی هم نوعی دیگر. هر کدام تشریفاتی دارد و رسوم و مراسمی. به مناسبتی برگزار می شود. چه بسا در ساعت و روز و زمان معین و البته در مکان معین. به این ترتیب، تکلیف شرکت کنندگان روشن است؛ آمده اند که یا شادی کنند و یا عزا بگیرند، تفریحی بکنند، فراغتی رایگندارند، ادای احترامی بکنند و و در هر حال از پیش معلوم است که باید اشک شادی بریزند یا اشک غم. دهرروسی، کسی عزا نمی گیرد و در عزا هم کسی نمی خندد. در پیشانی هر مراسمی پیشاپیش جهت و هدف و محتوای آن به چشم می خورد. مراسم همچون نمایشنامه ای است که آماده و مهیاست. باید اجرا شود. و خلق انبوه. گاهی مجری چنین نمایشنامه هایی است. مراسم همه را گرد هم جمع می کند. دوستان و آشنایان به عروسی که می آیند یا خریشان دور و نزدیک و با دوستان دیرین دیداری تازه می کنند و یا دوستان تازه آشنا می شوند. و همه می دانند که در شادی دیگران شرکت بسته اند. در عزا هم چنین است. آنجا ایزاز شادی است و اینجا شرکت در غم. و هر دو مراسم است. و مراسم فقط عروسی و عزا نیست مسابته و بازی هم مراسم است. نماز جماعت و حج و زیارت هم که البته، پس بهتر است بگوئیم مراسم انواع دارد. هر جامعه مراسم خود را دارد. هر مسلک و مذهب و فرقه و گروه هم. برگزاری این مراسم، فرقه را انسجام می بخشد یا مسلک را، یا حزب را و حتی سراسر جامعه را. برگزاری چنین مراسمی در تأمین انسجام و استحکام قدرت گروه، فرقه، حزب، ملت... اهمیت اساسی دارد.

مردان خود را زودتر روشن کنید! نکته آخر اینکه به احتمال اقرب به یقین این شاعر از «سیزهای اسلامی» یعنی از طبقه سادات بوده می باشد. والله اعلم بالحقایق الامور.

خرداد ماه به پایان نرسیده که روزنامه ها خبر می دهند که «مستول امور مالی حرم مطهر حضرت امام منصوب شده است» (رسالت، ۱۳۶۸/۳/۲۱). کار به سرعت پیش می رود. هنوز هیچی نشده، تابلویی بالا کرده اند که خبر از شهرداری صحن مطهر حضرت امام می دهد (رسالت، ۱۳۶۸/۴/۱۱). شهر به همراه و گرداگرد مزار پیدایی می گیرد. اینهم یکی دیگر. می گویند از مدتها پیش، اراضی مجاور را اهل فن خریداری کرده بوده اند. و حالا که از آسمان به زمین آمده است، آنهم در تابت ملزی و چنت و بست دار، چه آخرتی برای خود دست و پا کرده اند این برادران صاحبان اراضی این بهشت زهرا. که واقعا چه بهشتی است مزایشان را. وارد کنندگان عدل عدل پارچه سیاه هم همگی شاکرند و آستانویس. اینست موقع شناسی اسلامی. به همت ایشان (و به پول کی؟) همه غلابق توانستند سیاه بپوشانند و سیاه بندی کنند و نمره بردارند که!

ماهه سرباز نو نیم، خمینی!

جمله عزادار تو نیم، خمینی!

کاش بسیجی مرده بود، خمینی!

داغ ترا ندیده بود، خمینی!

ای کاش امت مرده بود، خمینی!

مرگ ترا ندیده بود، خمینی!

در چنین لحظات و در اینگونه مراسم، کلمات تصار بسیار بر زبان این وان گفته می

آید. اینکه چنین سخنانی تا کجا از مکتوبات قلبی گویندگان حکایت می کند می تواند

مسئله ای جداگانه باشد. این چند جمله را بخوانیم:

«دلهای ما خریک تبری برای شماست» (رفسنجانی بر مزار خمینی به مناسبت

شب هفت، «رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۲۲). امامی که دلها را گورستان کرد.

«امام خمینی شاهکاری از خداوند تبارک و تعالی، بعد از انبیاء و ائمه

معصومین در جهان خلقت بود» (ناطق لوری در مسجد سه‌سالار،

«رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۲۲). پس از آنهمه شاه زدایی، عاقبت افشاء شد که امام «شاه»

کار» گردیده بوده می باشد!

«امام بزرگوار! مرگ شما به اندازه حیات شما به اسلام خدمت می کند»

(رفسنجانی بر مزار خمینی، به مناسبت شب هفت، «رسالت»، ۱۳۶۸/۳/۲۲). بدون

تفسیر!

سالگرد تأسیس حزب، هم مراسمی است از نوع برگزاری سالگرد تولد یا سالگرد انقلاب. هرکدام نوعی «مولودی» است «وتولد، تولدت مبارک!» «مراسم» این نامیده را دارد که هویت جمع را تعریف می کند و چه بسا تسجیل. فرد در جمع تحلیل می رود تا برای خودش و برای دیگران، آدمی بشود؛ هوادار این تیم یا هوادار آن بکسی. عزادار این یک و دو استقبال آن یک. همه آنها که هستند همین هویت را می یابند. فرض اینست که فقط نوبالدوستان به نمایش مسابقه می روند. و بنا براین شماره ایشان حکایت از میزان علاقه مردمان به این ورزش دارد. درتشیع جنازه هم دوستان و نزدیکان حضور دارند، نه دشمنان و یگانگان. پس شماره حاضران در تشیع، حکایت از محبوبیت و اهمیت حقوقی می کند.

استدلال نادرست نمی نماید خاصه اگر مردمان در شرکت دریک مراسم، تنها یک انگیزه داشتند که آنها دوستی یا دشمنی بود، اما انگیزه ها متفاوت است و هرکدام بر حسب زمان و مکان هم شدت وحدت بیشتری می گیرد. کسانی ممکن است به تماشا بیایند و دیگران به تماشای تماشاگران، و از سر کنجکاری که چه خبر شده است! و بعد هم ما هستیم و همه فوت و فن ها و رموز بسیج و «دستکاری» توده ها، از تبلیغات گرفته تا عوامفریبی و شستشوی مغزی، که دولتها و دستگاهها به کار می برند تا مراسم را با شکوهتر کنند و چه بسا، و حتماً، بیسابقه و بی نظیر. مراسم استقبال را یا مراسم مشایعت را، جشن و بزرگداشت را یا ختم و عزا را.

این «دستکاری» توده ها در رژیم سابق، کار هر روز بود. مگر حزب رستاخیز با آواز زنان و آواز مردانش، چندین خیابان تهران را به خود اختصاص داده بود (برادران اسلامی معلومان نکرده اند که وجوهات حزب رستاخیز، از محل کدام سهم امامی پرداخت می شد و میزان مشارکت بیت المال مسلمین در این امورات چه بود؟) حالا هم بیت المال مسلمین است که از نماز جمعه و هفته فجر و و مواظبت می کند. و بسیجی و وظیفه و محصل و مزد و حقوق بگیر رایا سرویس دولتی و شرکت واحد می آورند که آمده ایم و «ای کاش امت مرده بود، خمینی!»

لحظه هم مهم است. وقوع حادثه ای، همه را در اضطراب و نگرانی فرو می برد. سر و گوشی آب بدهیم. درکلمه ای با این بگوئیم و یا از آن بشنویم، ببینیم چه می شود؟ این تجمع درکوچه و محله، درابعاد کوچک پیش می آید، اینجا در پی آن هستند که علت فلان فریاد درنیمه شب را بدانند، آنجا که سر شوشت جامعه درپیش باشد

نگرانها بیشتر و پس نگرانها هم بیشتر. تا کجای که از مرگ طالقانی خبر آمد بسیاری به خیابان آمدند که چه می شود؟ اما خمینی، طالقانی نبود و به مرگ مفاجاة هم درگذشت. سران حکومت هم حال و روز او را می دانستند، پس درانتظار مرگ او، تکفین و تشییع و تدفین را اندیشه کرده بودند؛ می دانستند که «یوم الله» دیگری در پیش است که عنقریب هم در می رسد و بر ایشان است که این موقعیت را به هیچ وجه از دست ندهند. نظامی که در زیر کوهی از دشواریها و نارضايتها درمانده است با این «یوم الله» چه عیش و سروری خواهد کرد!

«رحلت» در شنبه ۱۲ خرداد پیش آمد یعنی دو روزی پیش از سالگرد یوم اللهی دیگر. دیدیم که تا سیزدهم خرداد ستاد برگزاری مراسم یوم الله ۱۵ خرداد چندین اعلامیه هم داده است و برای شرکت در این «مراسم» همه را بسیج کرده است. با وفات امام، بزرگداشت آن یوم الله را متوقف می کنند تا این یوم الله را برگزار کنند. آنان که قرار بود بیایند و روز دوشنبه فریاد بر آورند که «ما همه سرپاژ توئیم، خمینی گوش به فرمان توئیم، خمینی» سه شنبه می آیند که فغان بزنند «ما همه سرپاژ توئیم، خمینی جمله عزادار توئیم، خمینی».

تشیع کنندگان چندین صد هزار یا چندین ملیونی این چنین پدید آمده اند، آنها که آمده اند به عزا و آنها که آمده اند به تماشا. «دیروزها که آوردنش را به امروز انداخته اند و بعد هم خیل عظیم انبوه جمعیت شهر بزرگ که دیگرشهر نیست «منظومه شهری» است که از آن طرفهای چهاران شروع می شود و به این طرفهای بهشت زهرا ختم می شود، هرچند که «ختم می شود» بیان مطلوبی از واقعیتی سیال نیست. درشهر بزرگ، پیوستن به انبوه، نواز از هویت فردی و گریز از تنهایی است، لحظه ای احساس می کنیم که با آدمهایی که هر روز درکوچه و بازار رو برو می شویم و نمی دانیم چه می کنند و از کجا می آیند و به کجا می روند وجه مشترکی داریم. حرفی که بشنویم و حرفی که بزنیم.

و همه گردآمده اند، و نه همگی به صورت خود جوش و بالیداهه، که در تشییع و تدفین رهبر جنبشی خلقگرا شرکت جویند. فراموش هم نکنیم که خمینی، رهبر جنبشی خلقگرا بود. بنا براین چندان هم عجیب نیست که مرگ او همچون مرگ رهبرانی دیگر ازاین نوع (اوا پرون در آغاز دهه پنجاه مسیحی در آرژانتین و عبدالناصر در آغاز دهه شصت در مصر) انبوه عظیمی را فراهم آورد.

این گریه و شیونها تا کجا بر بهبودگی جنگی احمقانه است یا گریه بر انسانه ای که نبود و نمی توانست هم باشد و حالا هم بیش از پیش نیست و هراس از پس این؟ که چه می شود؟ این پرسشها را پاسخی لیست همچنانکه نمی توان گنت که آنها که در روضه خوانی می گیرند تا کجا به حال و روز خود می گیرند و از کجا به مصائب صحوای کربلا!

جمع فراهم که آمد منطق خود را می آفریند و همواره دست آموز نمی ماند. انبوه دست آموز و مطیع، انبوهی است که مراسم را با انتظار خود مطابق می بیند. آن لحظه که انتظارات بر آورده نشود انبوه تا سر حد انفجار می رود و حتی منجر می شود: در ورزشگاهها چه بسا چنین شده است. هواداران این دسته که هواداران دسته دیگر را دشمن می داند تا سرحد نابودی ایشان هم پیش می روند. در این زمان، انبوه خشن، بیرحم و یکپارچه بر قربانی می تازد. آتش و خون همه جا را می گیرد. اما این انبوه که درحمله، چنین یکپارچه می نماید در شکست، به فوریت متشتت، منترد و پراکنده می شود. دیگر انبوهی درکار نیست. با افرادی روپرو هستیم که هرکدام می کوشند تا گلیم خود را از محرکه بیرون برند و غم این را ندارند که پای بر سر این و دست آن یک گذارند و چند تنی را هم در زیر دست و پا خفه کنند. آنها که یکپارچه همه حمله بودند اکنون یکایک همه می گریزند تا جان سالم به در برند.

توده انبوه با منطق خود تحول می یابد. فرد درجمع چهره دیگری می یابد. جسارتهای پنهان را آشکار می کند و پا به وحشهای دسته جمعی دچار می شود. بر حسب مقتضیات «مراسم»، نقش خود را بازی می کند. هنرپیشه می شود و بازیگر. این منطق توده انبوه به دین و ایمان هم کاری ندارد چرا که در آن سوی عقل است و پا بهتر بگوئیم عقلانیت خود را دارد. دراین منطق است که چنین دسته جمعی هم معنا پیدا می کند، و فرقه ها و حزنها و قدرتها بسیارند که می کوشند تا این جنون جمعی را هم به خدمت خود درآورند. جنون جمعی، جنون است و دین و کفر نمی شناسد. بت پرست است بت شکن هم هست. با خمینی خود واترک می کند و برای تبرک کردن خود پیگر مبارک را تا سرحد قطعه قطعه کردن هم به پیش می برد. جسد از غراز دستها تا زیر پاها می رود. انبوه، دیوانه وار، تابوت را، کفن را، عمامه را، محاسن را، خاک را درهم می ریزد و از آن خود می خواهد، به حرمت جسد و قدوسیت «اسام» هم تجاوز می کند چرا که جسد و اسام را قدوسی می شناسد، درحول و

خوش کویری که باز شده در انتظار جسمی، دوفضای خاک و خشک گوردستان، در میان کرما و تشنگی و همراه بوی تند عرق تن، زبان و مردانی دوهم می لو لوند، بر سر روی خود می کوبند و از سر و کول هم بالا می روند تا هم جرق دینی خود را به نمایش گذاشته باشند و هم از فائله تبرک به دور نموده باشند. اینهمه از سرحد کفر و ارتداد می گذرد، هشدارهای اهل شریعت و تهدیدات ایشان هم سودی ندارد. اینجا، وادی جنون است و دراین وادی هیچ چیز را به پیشیزی نمی گیرند که دم غنیمت است، و این دم، لحظه تکوین امامزاده است.

ناظر پیدایش امامزاده ای هستیم؟ چه بسیار شنیدیم و خواندیم که این امامزاده های پیشمار که در هر کوی و بزنه هرشهری و دهوکوه و کمر هر بلادی و روستاقی می بینیم اگر زاده و رود واقعی امامان هم نباشند از لیکان رحیم و نازک خلق زمانه بوده اند و درنظر مردمان همین رفتار و کردارشان سرچشمه عزت و حرمت و بالاخره قدوسیت ایشان شده است. اکنون می بینیم که اینهم می تواند افسانه ای باشد، آن کس که در ظلم و جور بر مردمان و سنک دماء ایشان ازهیچ نرو گزار نکرد و در این راه بر همه احوان و رقیبان خودی و بیگانه پیشی گرفت درحیات «اسام» بود و یاممات و امامزاده.

حاشیه ای به بهانه متن

اکنون که این سطور بمون الملك للهواب به زبور طبع آراسته می گردد اسوزات متنوعه فیصله کامله یافته است و حتی امامزاده معجزات متعدده خود را هم به منصه ظهور رسانده است.

- مراسم نخستین سالگرد رحلت با شکوه هرچه تعامتر و با شرکت توده های میلیونی در هفت ۱۶ خرداد برگزار شد. «کعبان» از «بریایی بزرگترین یادواره تاریخ» «دیوارگاه امام خمینی» خبر داد (۱۳۶۹/۳/۱۶) و به نقل از تلویزیون آلمان شرقی نوشت که «بیش از ۸ میلیون نفر» در این مراسم شرکت داشته اند، حاضران و شاهدان گواهی دادند که درعظمت و ریخت پاش، این مراسم از جشنهای دوهزار و پانصدساله آن ایام گامهایی فراتر رفته است و از گوشه و کنار دیار کفر و از لابلای امت اسلامی، چه میهمانان عزیزی که به زیارت مرقد مطهر آمده آورده شده بودند، هشت میلیون یعنی

حدود يك پنجم از نفوس ميهن اسلاميامان. و دونه‌گو دشمن خداست. «کين هنوز از نتايج سحر است» چرا که همچنانکه سرفنگ نيروي دريايي اسلاميان فرسوده می باشد؛ «به نظر من هرسال جمعيت بيشر می شود. من در مراسم تشييع بودم. در هفتم و چهارم هم بودم. آن روزها عزادار زياد بود اما امروز بيشر از آن روز ها شده. به نظر من سال ديگر و هرسال نسبت به سال قبلش بيشر می شود. هرسال که بگذرد امام عزيززمان دوستداران زيادتري پيدا می کند» («کيهان»، ۱۳۶۹/۲/۱۶). پس هرسال، بيشر از پارسال، امسال يش از ۸ ميليون، سال ديگر ييش از ده ميليون، سه سال ديگر ييش از بيست مليون و به ييش ترمين مسيحي نرسيده ييش از صد ميليون. اگر هم شرکت کنند کم داشتيم از حول و حوش می آويم. تا همچنان در طی مدارج عزاداری دچار وقفه و سکوني نشويم. انشاءالله تعالى!

- در اين گير و دار «پرشکوهترين يادواره تاريخ دربارگياه امام خميني»، خيرنگاران اعزامی «کيهان» هم لحظه ای از پا ننشسته اند و از جمله با حاج محمد بخشى، مسئول مجتمع پشيباننى فنى شهيد رجائى و مشاورت خود کنايى ستاد کل پاسداران انقلاب اسلامى. مصاحبه کرده اند. چرا که «اين مجتمع ... از روز ارتحال حضرت امام، مسئوليت انجام خدمات فنى را از قبيل آماده سازى حرم مطهر، نصب گنبد، ضريح و خدماتى از اين دست را به عهده داشته». حاج محمد چنين می گويد: «ما از روز ارتحال، انتخار شرکت درساختن حرم مطهر را پيدا کرديم که از ساختن ثابت شروع شد و درمراسم دفن، نصب ضريح موقت و نصب کاتينرها را دردمت کوتهاى انجام داهيم. همچنين در ظرف ۱۶ ساعت نيز جاىگاه مربوط به مراسم شب هفت را برقرار نموديم و ساختن صحن مربوط به شب چهارم نيز دردمت ۲۲ شبانه روز انجام شد که کارى بزرگ در زمانى کوتاه بود».

حاج محمد خدابخشى می گويد که بعد از مراسم چهارم بود که طرح به قول «کيهان» «بارگاه امام خمينى» آماده گرديد و نقشه هاى اجرايى تهيه شد. آن زمان است که «ساختن گنبد و دو گلدسته فعلی» آغاز می شود؛ «شروع به ساخت کرديم که گنبد آن ۶۸ متر ارتفاع تا سطح زمين دارد تا با سال ۹۸، سال ارتحال حضرت امام، هماهنگي داشته باشد».

«قطر گنبد ۲۷/۵ متر است و اطراف گنبد ۷۲ نور گير نصب شده که از يرون به صورت گره و از قسمت داخل به صورت لاله است که به مناسبت ۲۲ تن شهدای حزب

جمهوری اسلامی که از پاران امام بودند درنظر گرفته شده است.»

«عشم گنبد ۱۴ متر ارتفاع دارد که به مناسبت ۱۴ معصوم است و ۵ گره به مناسبت پنج تن طراحي شده است. گلدسته ها ۹۰ متر از سطح زمين ارتفاع دارند که به مناسبت سن حضرت امام است و ماذنه آنها در ارتفاع ۵۷ متری قرار دارد که به مناسبت سال ۵۷، پيروزی انقلاب و ورود امام طراحي شده است. علم گلدسته ها ۱۲ متر ارتفاع دارد که به مناسبت ۱۲ امام و يا ۱۲ فروردين است.»

«گلدسته ها و گنبد كاملا فلزي می باشد. تا ارتفاع ۲۶ متری گلدسته ها به صورت ۸ ضلعی است و اطراف آن به صورت آجری و کتيبه يا کاشيکاري تکميل می شود. از ۲۶ متری به بالا دور ستونها با پايت پوشانده می شود. وزن هرکدام از گلدسته ها ۴۲۰ تن می باشد که دارای فونداسيون به ابعاد ۱۲ متر و به ارتفاع ۲ متر و دارای ۲۵ حلقه چاه است که عمق هرکدام از چاه ها ۳۰ متر به قطر ۶ متر می باشد ... محاسبات گنبد و گلدسته ها براساسى همزمان ۸ درجه ريشتر و ۱۶۰ كيلومتر سرعت باد در نظر گرفته شده است. البته فعلا کار ساخت ۲ گلدسته به پايان رسیده که در مدت ۵ ماه انجام شده است... و نيروى حدود ۷۰۰ نفر توانسته اند تقريباً ۲۰۰۰ تن کار فلزي را با اين ابعاد و ارتفاع دردمت ۵ ماه انجام دهند ...» («کيهان»، ۱۳۶۹/۳/۱۶).

سخنان نغز و ژرف حاج محمد نیاز به مطالعه و مذاقه بيشر دارد. هرچند که ايشان از هم اکنون از معانى سري برخى از اعداد و ارقام و ابعاد «بارگاه» پرده برداشته اند اما هنوز اين مهم ناتمام مانده است و چه بسا پرسشهاى را دردل داغدیده و ذهن شوریده امت حزب الله بر می انگيزد؛ اگر ارتفاع يك گلدسته به مناسبت سن حضرت امام انتخاب شده است برادران مجتمع پشيباننى فنى شهيد رجائى بايد ايمان نظر بنرمايند که تعداد سالهاى عمر مبارک حضرت ايشان در هنگام ارتحال به تقويم قمرى ۸۹ سال و اندى (متولد ۲۰ جمادى الثانی ۱۳۲۰ و متوفى ۱۴۰۹) و به تقويم شمسى ۸۷ سال و اندى (متولد اول ميزان / مهر ۱۳۸۱ و متوفى ۱۳ خوداد ۱۳۶۸) بوده است بنا برين لازم است که برادران پاسدار برحسب اینکه سن قمرى يا سن شمسى را مبنا قرار می دهند ۱ تا ۳ متر از بلندی گلدسته بکاهند، البته بعض برادران اسلامى عقیده دارند که اين اختلاف خود يکى از مظاهر و نشايب نظام ستشاهى است چرا که اداره ثبت احوال طاغوت به هنگام صدور شناسنامه عمدتاً و

عامداً و به تبعیت از امپال آمریکای جهانخوار و صهیونیسم بین الملل و حتی صدام کافر تکریدی تاریخ ولادت مبارک را کمتر از واقع نوشته است تا چنین مشکلاتی را به هنگام برپا ساختن «پارکگاه» امام امت اسلامی پدید آورند. بنا برین بر حاج محمد آقا، برادر مسئول مجتمع پشتیبانی ننی شهید رجایی، فرض است که از سازمان ثبت احوال اسلامی کشور اسلامیان تقاضای صدور تصدیق کبر سن امام مرتجل رح. را بفرمایند تا هم واقعیت تاریخی را مسجل کرده باشند و هم اصل مساوات و برابری معاطله ارتفاع منار و طول عمر برقرار و پایدارگردد، اما مسئله دیگری که درباره ارتفاع کلدسته و رابطه مکنونه اش با سنوات عمر حضرت امام رح. مطرح می شود اینست که برادران محترم و مؤمن معتمد مجتمع تعداد چهار کلدسته برای پارکگاه امام پیش بینی کرده اند و روشن نیست که اگر ارتفاع یکی از آنها از تعداد ستین عمر امام مستضعفان (و مستضعفین پس هم ... عثمان و هم ... عنین) جهان خیر می دهد آن سه کلدسته دیگر اشارت به چه دارند؟ البته برادران معتمد باید به این پرسش سوزان دلسوختگان نشنه لب وادی عرفان و دین و شب زنده داران شکسته دل علم یقین پاسخ بفرمایند.

درباره نورگیرهای هفتادوگانه اطراف گنبد هم برادر حاج محمد فرموده اند که «بسم الله الرحمن الرحيم. تعداد این نورگیرها به مناسبت ۷۲ تن شهدای حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده است، فاتحه، در اینجا نیز برادر عزیز ما توجه نرسموده اند که اگر نخواهیم به ارقامی چون ۱۰۸ یا ۱۲۲ یا ۱۵۸ که در منابع مختلف به تواتر و به حد شیاع آمده است اعتماد کنیم باید از یاد نبریم که در همه منابع رسمی جمهوری اسلامیان از «پیش از ۷۲ تن شهید» سخن رفته می شود. بنا براین چه بهتر که برادران (و چه بسا، خواهران) مجتمع پشتیبانی ننی شهید رجایی نکری هم به حال این «پیش از» ناچیز بفرمایند که ابظور دتاریکی نماند!

بالاخره واضح و مبهرن است که همانطور که برادرمان حاج محمد هم اظهارات بلیغ داشته اند هنوز کارساختمان «پارکگاه» به پایان نرسیده است و در نتیجه هنوز همه اسرار کلیه اعداد و ارقام و ابعاد از پرده مکتومات بیرون نیفتاده است و اگر برخی از پیامهای مکتون روشن و هویدا است (قطر هر حلقه یک متر است که این خود از وحدانیت ذات واجب الوجود خبر می دهد در حالیکه صورت هشت ضلعی کلدسته ها نشانه ادای احترامی است به حضرت ثامن الائمه ضامن آهو علی ابن موسی الرضا ع.)

برخی دیگر هنوز لاشکوف و مستتر مانده است. چرا قطر گنبد ۲۷/۵ متر است؟ چرا ۲۶ متر کلدسته ها به صورت هشت ضلعی است و ۶۴ مشرمانده مدور؟ ۴۲۰ تن وزن هر کلدسته از چه خبر می دهد؟ ۱۶۰ کیلومتر سرعت باد و ۳ متر ارتفاع فونداسیون و ۲۵ حلقه چاه با ژرفای سی متر و دوهزارتن کارتلوی و ۷۰۰ نثر نیروی کار هرکدام چه رمزی را در درون نوشته دارند؟ به کار بردن متر و کیلومتر و تن و دیگر اینگونه مقادیر و اوزان غریبی به جای انگشت و وجب و ساعد و ذرع و فرسنگ و گندم و حبّه و مثقال و رطل چه حکمتی دارد؟ چرا که بیشک «هرورقش دفتری است معرفت کردگار»

بنابراین شایسته است که به همت برادران سپاه و با مشارکت مدرسان و طلاب مؤمن و معتمد حوزه های علمیه و دیگر نهادهای انقلابی و حتی نیمه انقلابی سینیاری جهانی ترتیب یابد تا تحت ترجهات حضرت عج و با الهام از وصایای نجابتبخش حضرت صادق ع. و به انکای دستاوردهای علوم غریبه بالاخص علم جفر و به مدد رمل و اسطرلاب و به رهکشایی حساب ایجاد همه رموز پارکگاه امام رح. را تعیین و تبیین و تفسیر و توجیه کند و امت شهید پرور حزب الله را از دغدغه خاطر و اضطراب باطن نجات دهد. انشاءالله تعالی که قد هلك المنسدون.

- از لحظه ارتحال (شنبه ساعت چهار بعداز ظهر یا ساعت ده و نیم بعدازظهر) تا زمان تدفین (سه شنبه حدود ساعت چهار و نیم بعدازظهر) سه روزی به طول انجامید و به گفته برخی این تأخیر با دستورات دینی مغایرت و چه بسا مخالفت دارد؛ بنا براین دستورات متوفی می باید در روز وفات و حد اکثر و اگر وفات شب هنگام پیش آمده باشد در روز بعد به خاک سپرده شود.

مسلم و متیقن است که این ایراد کنندگان اهل لفاق و فتنه و فسادند چرا که امام رح. در بحث از ولایت مطلقه فقیه و اباحت بیع و شری آلات موسیقی و بازی شرطیج به صراحت نثرا دادند که اگر مصلحت دین اقتضا کند می توان به تعطیل همه یا قسمتی از دستورات و احکام و مراسم دینی حکم کرد به عبارت دیگر اگر مصلحت دین اقتضا کند دین را هم می شود تعطیل کرد. پس تأخیر در تشییع و تدفین خود نمونه ای بود از احترام به آن نتواء مصالح دنیوی نظام جمهوری اسلامی تعطیل وظایف و تکالیف دینی را واجب داشته بود.

- درتدین آن امام گفتند «با بلیزر آمد و با فریزر رفت». این جمله که بر

